



دردانه شبستر

تمام مصیبت‌هایی که میرمهدی ورزنده پدر ورزش ایران در راه توسعه رشته‌های نوین ورزشی کشید و خدا سر هیچ گبری نیاورد...



ابراهیم افشار

Ebrahim Afshar

1

گاهی راست گفته‌اند که عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. گاهی عدو خود ماییم. عدو همان سلطان احمدشاه قاجار است که

اگر در سفرش به اروپای خوش‌نشین پایش نقرس نمی‌گرفت و از درد به خود نمی‌پیچید، عمراً پروسه بازگشت میرمهدی عزیز به ایران کلید می‌خورد. شاید او همانجا در اروپا مدیر اسپور یک مملکت پیشرفته‌ای هم می‌شد و گاه برای دیدن اقبایش در شبستر به ایران می‌آمد و نهایتش همانجا در قبرستانی پاکیزه دفن می‌شد لای مرمرها و مجسمه‌هایش. حالا چه در بلژیک چه در استانبول زیبایش که

کشتیارش بودند تا به ایران نرود و همانجا بماند خدمت کند. شاه اما به رعیت گفته بود آه از این پا که امانم را بریده است و رعیت افتاده بود به ترس و لرز که بلکه یک معلم اسپور پیدا کند و قبله عالم را ماساژ دهند بلکه از تلواسه بیفتند. روزی که یکی از اطباء شهیر ممالک محروسه از سلطان خواست که حتما باید برود ورزش کند شاه نمی‌دانست که منظورش از ورزش، نرمش است. آن روزها در دایره لغات فارسی به هر نوع تمرینی ورزش می‌گفتند. مثلاً موزیسین می‌گفت من امروز ورزش موسیقی دارم. خطاط می‌گفت من امروز ورزش خطاطی دارم. یا دیگران که می‌گفتند من امروز ورزش کاموآبافی و دکلمه شعر دارم. سال‌ها طول کشید تا اهالی نخستین فرهنگستان ادب و زبان فارسی لغت ورزش را برای اسپور انتخاب کند و جا بیندازد. سال‌ها طول کشید اما آن روز که اطبا برای قبله عالم تمرین ورزش نوشتند او با اخم و تخمی شاهانه فرمود خب بروید گم شوید یا یک

معلم ورزش پیدا کنید برای این پاهای مصیبت‌بار من. و چنین بود که رعایا گم شدند در کل عالم تا در جست‌وجوی آموزگاری بگردند که شاه را میهمان ورزشگری کند و آخرش یکی ندا داد که قبله عالم به سلامت باد، به حضور انور سلطان برسانید که توی ارتش آتاتورک یک سروان ایرانی هست که خیلی سال است آنجا در استامبول ورزشگری می‌کند. همچنین در معرفی میرمهدی گفته بودند کل زندگی‌اش توی بلژیک گذشته و دیگر در حوزه اسپور برای خودش اوستاکاری شده است. چنین شد که رعایا آن بدبخت فلک‌زده را که هم آبش بود و هم نانش بود از اروپا با سلام و صلوات آوردند ایران که نقرس پای ظل‌السلطان بلکه ترمیم شود. همانجا بود که معلم اسپور بلژیکی‌ها و استامبولی‌ها خطاب به قبله عالم گفته بودند این بشر البته کارهای دیگری هم بلد است. پرسیده بودند چه مثلاً؟ گفته بودند: «ورزش‌های سوئدی. ژیمناستیک. از این قبیل چیزها.» رعایا پرسیده

بودند که اینها چه ورزشی است و چه برتری نسبت به زورخانه‌گری خودمان دارد؟ و میرمهدی گفته بود دوست دارد نسل جدیدی را با ورزش‌های نوین بسازد که از یلی تल्ली رفتن توی شیره‌کش‌خانه‌ها و الواتی توی خندق‌های اطراف شهر فاصله بگیرند و جمعیتی سالم باشند که بتوانند برای رشد مملکت‌شان خدمت کنند. بیچاره میرمهدی چه می‌دانست که در مملکت رعیت‌پرور پرشیا هنوز سنت‌گراها و ضدتجددها جولان می‌دهند و همان‌ها با رگ‌های گردن برآمده‌شان و تعصب و وحشتناک‌شان اجازه راه‌اندازی ورزش‌های نوین را به او نخواهند داد. او چه می‌دانست که آنها با توییدن به او هرچه ورزشکار غیرزورخانه‌ای است را به عنوان آدم‌های قرتی نام خواهند برد و میرمهدی را شماتت خواهند کرد که اینها چیست که تو می‌خواهی جوانان برومند این مرز و بوم را مبتلایشان کنی؟ او اما با همه توهین‌ها و تحقیرها رواداری کرد و زبان به التماس گشود

بلکه راهی پیدا کند برای اثبات اینکه برادر من عقل سالم در بدن سالم است. حالا دیگر میرمهدی‌خان هم افتاده بود روی دنده غوز که هرچوری هست عین اروپاییان دارالمعلمینی باز کند و به نسل جدید معلمین ایران اصول و فنون ورزشگری یاد بدهد و نیز در کلوب اختصاصی‌اش واقع در شمس‌العماره طهران دست به آموزش رشته‌های جدیدی چون شمشیربازی و ژیمناستیک بزند تا جامعه پوست بیندازد. در آن روزهای پایانی عهد قجر که بالاخره دارالمعلمین ورزش در خیابان ناصریه به مدیریت میرمهدی‌خان ورزنده تشکیل گردید کسی نمی‌دانست نسل‌های اول و دوم قهرمانان ورزش ایران از زیر شل همین معلمانی بیرون خواهند آمد که در همین دارالمعلمین برای تعلیم در مدارس وزارت معارف آبدیده شده‌اند. چند سال بعد از اینکه نخستین کلوب ژیمناستیک و شمشیربازی به مدیریت میرمهدی‌خان در مدرسه دارالفنون تشکیل گردید در جشن افتتاحش محصلین